اثرپذیری خطابیه از ابوالخطاب و تأملی در چرایی آن

یدالله حاجی‌زاده[1]

چکیده

خطابیه یکی از جریان‌های غالی عصر ائمه علیهم‌السلام، به پیروان ابوالخطاب، از غالیان سرشناس زمان امام صادق علیه‌السلام اطلاق می‌شوند. سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه میزان تأثیرپذیری پیروان ابوالخطاب یا همان افراد و فرقه‌های خطابی از ابوالخطاب چه اندازه و علت این امر چه بوده است؟ واکاوی این امر با بهره‌گیری از شیوه توصیفی و تحلیلی نشان از این است که پیروان ابوالخطاب، به میزان بسیار زیادی به ابوالخطاب ارادت داشتند و تحت تأثیر گمانه‌های غالیانه و انحرافی وی قرار گرفته بودند. شدّت تأثیرپذیری آنان از ابوالخطاب ـ که تا ادوار بعد نیز ادامه یافت ـ به‌گونه‌ای بود که هشدارهای امام صادق علیه‌السلام به آنان و روشن‌گری‌های آن حضرت نیز نتوانست از میزان آن بکاهد. تأثیرپذیری از ابوالخطاب که برخی را تا مرز کشته شدن نیز پیش برد، به دلیل عوامل مختلفی همچون جهالت، فریبکاری‌های ابوالخطاب، جایگاه قبلی ابوالخطاب و تمایل خطابیه به اباحه‌گری بوده است.

واژگان کلیدی: ابوالخطاب، خطابیه، امام صادق علیه‌السلام، اثرپذیری، غلو، کوفه.

۱. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران؛ y.hajizadeh@isca.ac.ir

مقدمه

جریان انحرافی غلو در عصر ائمه علیهم‌السلام، به‌ویژه در دوران امام صادق علیه‌السلام افراد زیادی را در دام خویش گرفتار ساخته است. محمدبن‌مقلاص اسدی مشهور به ابوالخطاب (م۱۳۸ق)، سرشناس‌ترین، مهم‌ترین، تأثیرگذارترین و خطرناک‌ترین غالی زمان ائمه علیهم‌السلام، یکی از این افراد است. وی پیروانی در کوفه داشت که سخت به وی ارادت داشتند و تحت تأثیر شخصیت او بودند؛ به‌گونه‌ای که حتی روشنگری‌های امام صادق علیه‌السلام نیز نتوانست آنان را از ابوالخطاب جدا کند. بسیاری از دلدادگان ابوالخطاب به همراه وی در کوفه دست به قیام زدند و با اصرار بر پیمودن مسیر انحرافی خویش، جانشان را از دست دادند. تأثیرپذیری از ابوالخطاب و حرکت در مسیر انحرافی وی تا ادوار امامان بعد و حتی پس از دوران حضور نیز ادامه یافت.[1] سؤالی که این نوشتار می‌کوشد پاسخ درخوری برای آن بیابد این است که میزان تأثیرپذیری و ارادت خطابیه به ابوالخطاب ـ در عصر حضور ـ چه اندازه بوده و علت یا علل این میزان از دلدادگی و تأثیرپذیری از وی چه بوده است؟ واکاوی این موضوع می‌تواند به فهم زمانه ائمه علیهم‌السلام و شناخت جریان‌های انحرافی آن زمان کمک کند. امری که به نوبه خود می‌تواند در فهم سیره پیشوایان دینی که با این گونه از جریان‌های انحرافی برخورد داشته‌اند، موثر باشد.

۱. پیشینه

پیش از این، علیرضا کاوند در مقاله «شخصیت‌شناسی ابوالخطاب»، ضمن معرفی ابوالخطاب، به بیان گمانه‌های وی و مسائل جانبی دیگری همچون ابوالخطاب و مذاهب گوناگون شیعی پرداخته است (کاوند، ۱۳۸۲، ص۹۳ـ۱۱۲). یدالله حاجی‌زاده در مقاله‌ای با عنوان «شخصیت غالیانه ابوالخطاب و واکاوی مواضع ائمه اطهار علیهم‌السلام در برابر او و پیروانش»، گمانه‌های غالیانه ابوالخطاب و خطابیه و نوع برخورد ائمه علیهم‌السلام با ایشان را بررسی کرده است (حاجی‌زاده، ۱۳۹۲، ص۴۹ـ۷۱). یدالله حاجی‌زاده و نعمت‌الله صفری در مقاله‌ای با عنوان «گمانه‌های جواز اباحه‌گری خطابیه و مواجهه امام صادق علیه‌السلام با آن»، اباحه‌گری خطابیه و مواجهه امام صادق علیه‌السلام با آنان را بیان کرده‌اند (همان، ۱۳۹۹، ص۵۷ـ۷۳). همچنین مقاله دیگری

۱. بیان شواهد تأثیرپذیری خطابیه از ابوالخطاب در دوران پس از عصر حضور، منظور نظر این نوشتار نیست.

با عنوان «نشاة الخطابیه فی الکوفه و اثرها فی ترسیخ مبانی الغلاة»، به قلم رسول کاظم عبدالساده به چاپ رسیده که در آن به گمانه‌های ابوالخطاب و خطابیه و مواجهه امام صادق علیه‌السلام با ایشان پرداخته شده است (عبدالساده، ۱۴۳۶، ص۲۸۳ـ۳۲۲).

هرچند در لابه‌لای این دست مقالات، مواردی از تأثیرپذیری‌های خطابیه از ابوالخطاب بیان شده است، اما محور مباحث در این دست نوشته‌ها، معرفی شخصیت ابوالخطاب، بیان مواضع ائمه اطهار علیهم‌السلام در برابر وی و اباحه‌گری‌های او بوده است؛ ضمن اینکه علل تأثیرپذیری‌های خطابیه از ابوالخطاب نیز تاکنون مورد توجه پژوهشگران نبوده است.

۲. شخصیت‌شناسی ابوالخطاب

محمد بن مقلاص بن ابی‌زینب اسدی کوفی مکنی به ابوظبیان (برقی، ۱۳۴۲، ص۵۱۰؛ حلی، ۱۳۹۲، ص۲۷۶ و خویی، ۱۴۱۳، ج۱۵، ص۲۵۶)، ابوالطیبات (جعفی، ۱۹۷۷، ص۱۰۱)،[1] ابوالظبیات، ابواسماعیل و ابوالخطاب (طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۲۴)،[2] از موالی بنی‌اسد (نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۲؛ طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۲۶ و شهرستانی، ۱۳۶۴، ج۱، ص۲۱۰) و مهم‌ترین و تأثیرگذارترین غالی زمان ائمه علیهم‌السلام و ساکن کوفه بود. وی وارث تمامی حرکات غلو پیش از خود و به تعبیری، «نظم‌دهنده حرکات غلو پیشین» (شیبی، ۱۹۸۲، ص۱۴۶) به شمار می‌رود.

ابوالخطاب ابتدا در سلک یاران امام صادق علیه‌السلام (برقی، ۱۳۴۲، ج۱، ص۱۰ و طوسی، ۱۴۱۵، ص۲۹۶) و از افراد مورداعتماد (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۴۹ و مجلسی، ۱۳۶۳، ج۶۶، ص۲۲۰) و از داعیان آن حضرت بود (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۴۹). این فرد که در احادیث ائمه علیهم‌السلام به ایمان عاریه‌ای او اشاره شده (طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۶ و کافی، ۱۳۶۲، ج۲، ص۴۱۸)، پس از انحراف، گمانه‌های غالیانه‌ای را ـ که در طول زمان، دارای تغییر و تحول بوده‌اند ـ مطرح کرده است. برخی از این انگاره‌های غالیانه عبارتند از: وصایت خویش برای امام صادق علیه‌السلام (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۱)، پیامبری ائمه علیهم‌السلام (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج۱، ص۲۱۰ و سبحانی، بی‌تا، ج۷، ص۱۶)، پیامبری خویش از جانب خدا[3] (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۱؛ نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۲ و قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۴۹)؛ الوهیت امام صادق علیه‌السلام

۱. «و انا ابوالخطاب و ابوالطیبات».
۲. «و یکنی أباالسماعیل و یکنی أیضا أباالخطاب و اباالظبیات».
۳. خدا در اینجا یعنی امام صادق علیه‌السلام.

(قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۴۹؛ اسفراینی، بی‌تا، ص۱۰۶ و سمعانی، ۱۳۸۲، ج۵، ص۱۶۱)؛ وجود دو پیامبر ناطق و صامت (نوبختی، ۱۴۰۴، ص۳۷ـ۴۱ و ۵۸ـ۶۰ و اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵ـ۵۵)؛ الوهیت امام علی علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام (بغدادی، ۱۴۰۸، ص۲۱۵؛ شهرستانی، ۱۳۶۴، ج۱، ص۲۱۰ و سبحانی، بی‌تا، ج۷، ص۱۶)؛ جواز اباحه‌گری (صدوق، ۱۴۰۳، ص۳۸۸؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۵۰ و ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج۸، ص۲۸).

امام صادق علیه‌السلام در موارد متعددی، به لعن و برائت از ابوالخطاب پرداخته و یاران خویش را از همراهی و همنشینی با وی به شدت برحذر داشته است (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۵۰ و حاجی‌زاده، ۱۳۹۹، ص۵۷ـ۷۳). این شخصیت غالی سرانجام در دوره منصور عباسی (حک ۱۳۶ـ۱۵۸ق) به همراه هفتاد تن از دلدادگان خویش در کوفه قیام کرد و در سال ۱۳۸ق توسط عیسی‌بن‌موسی به قتل رسید (طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۶؛ نوبختی، ۱۴۰۴، ص۷۰ و اسفراینی، بی‌تا، ص۱۷۶). بر اساس نقلی، نحوه کشتن وی به این صورت بوده است که او را به دار آویختند (نوبختی، ۱۴۰۴، ص۷۰).

۳. خطابیه

ابوالخطاب در کوفه پیروانی داشت که از آنان با عنوان خطابیه یا خطابیه مطلقه یاد می‌شود (سبحانی، بی‌تا، ج۷، ص۱۶). فرقه خطابیه مطلقه در حقیقت، سرشناس‌ترین انشعاب خطابی است. از دیگر انشعاب‌های خطابی که برخی از آنها مربوط به ادوار بعد از امام صادق علیه‌السلام هستند می‌توان به معمریه (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۳)، بزیعیه، عمیریه (اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۲) و اصحاب سری (نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۳ و اشعری، ۱۴۰۰، ص۵۲) اشاره کرد. برخی از غالیان دوره ابناء الرضا علیهم‌السلام نیز بدون اینکه منتسب به فرقه خاصی شده باشند، از آنان تنها با عنوان پیروان ابوالخطاب یاد شده است. به‌عنوان نمونه، هاشم‌بن‌ابی‌هاشم، ابوالغمر و جعفربن‌واقد که از غالیان زمان امام جواد علیه‌السلام هستند، در کلام آن حضرت به‌عنوان خطابی معرفی شده‌اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص۵۲۹).

۴. ابوالخطاب و خطابیه؛ تأثیرگذاری و تأثیرپذیری

ابوالخطاب در کوفه از موقعیت شغلی مناسبی برخوردار نبود. القابی که در منابع برای وی ذکر شده، از جمله برّاد (فروشنده بُرد)، زرّاد (سازنده زره) و بزّاز (پارچه‌فروش) (ر.ک: ابن‌غضائری، ۱۴۲۲، ص۸۸ و برقی، ۱۳۴۲، ص۵۱۰) نشان از این موقعیت شغلی دارد. این شخصیت غالی، به

جهاتی که اشاره خواهد شد ـ با وجود پایین بودن موقعیت شغلی ـ از موقعیت اجتماعی بالایی در میان شیعیان این شهر و به طور خاص در میان خطابیه برخوردار بود. برخی از نویسندگان، از جمعیت قابل‌توجه خطابیه در کوفه سخن گفته‌اند (اندلسی، بی‌تا، ج۳، ص۱۲۱).

۴، ۱. اثرپذیری از ابوالخطاب در زمان امام صادق علیه‌السلام

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد خطابیه، رهبرشان ابوالخطاب را بیش از امام صادق علیه‌السلام قبول داشتند. آنان علی‌رغم طرح گمانه الوهیتِ امام صادق علیه‌السلام و پیامبری ابوالخطاب، پنداره برتری ابوالخطاب از امام صادق علیه‌السلام و امام علی علیه‌السلام را در سر داشتند (اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۱؛ حسنی رازی، ۱۳۶۴، ص۱۷۱؛ حمیری، ۱۹۷۲، ص۱۶۶ و سبحانی، بی‌تا، ج۸، ص۳۷).

خطابیه به میزان زیادی تحت تأثیر ابوالخطاب بوده‌اند؛ به‌گونه‌ای که هشدارهای امام صادق علیه‌السلام، لعن و نفرین‌های آن حضرت، برائت از ابوالخطاب و روشنگری‌های آن حضرت در آنان تأثیری نداشت. امام صادق علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید: موسی‌بن‌اشیم و حفص‌بن‌میمون نزد من می‌آمدند و من حق را به آنان می‌گفتم. آنان سپس با ابوالخطاب ملاقات می‌کردند و او مخالف گفته مرا به آنان می‌گفت. پس سخن ابوالخطاب را می‌پذیرفتند و سخن مرا رها می‌کردند (طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۴۴). میزان ارادت و دلبستگی خطابیه به ابوالخطاب به‌گونه‌ای بود که آنان به توجیه لعن‌های مکرر ابوالخطاب توسط امام صادق علیه‌السلام پرداختند. آنها می‌گفتند این لعن و نفرین‌ها از سوی امام صادق علیه‌السلام ظاهری است و ایشان در واقع، مخالفان ابوالخطاب را اراده کرده است. نقلی هم وجود دارد که آنان می‌گفتند مقصود امام صادق علیه‌السلام از لعن ابوالخطاب، ابوالخطاب قتادة‌بن‌دعامه بصری، فقیه اهل بصره[1] است (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۵).

بر اساس نقلی، ابوالخطاب و یارانش در کوفه، امام را در جایگاه خداوند قرار داده و فریاد لبیک جعفر سر داده‌اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۸ـ۲۹۹). بر اساس نقلی دیگر، خطابیه گمان می‌کردند ابوالخطاب توسط امام صادق علیه‌السلام به معراج برده شده است و چون به زمین بازآمده، به‌سوی امام فراخوانده شده و ازاین‌رو ندای لبیک جعفر سر داده است (عده‌ای از علماء، ۱۴۲۳، ص۱۹۲). این روایات، ضمن اینکه گمانه غالیانه ابوالخطاب و خطابیه را نشان می‌دهد، نشان از میزان

۱. وی از فقهای اهل بصره است که نزد صادقین علیهماالسلام رفت‌وآمد داشته است (مجلسی، ۱۳۶۳، ج۱۹، ص۳۰۰).

تأثیری است که ابوالخطاب بر برخی از شیعیان ساده‌لوح گذاشته که امام را در مرتبه الوهیت و ابوالخطاب را در رتبه پیامبری دیده‌اند.

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد تلبیه برای امام، تنها در کوفه نبوده؛ بلکه این گمانه، در مدینه نیز رسوخ کرده است؛ امری که به نوبه خود شاهدی بر گستره تأثیرگذاری ابوالخطاب است. در نقلی دیگر آمده است که یکی از سیاهان مدینه، خطاب به امام صادق علیه‌السلام ـ که به‌منظور انجام کاری به بیرون از منزل رفته بود ـ لبیک گفته است. امام صادق علیه‌السلام بلافاصله و با حالت ترس و لرز به منزل بازگشته، به محراب عبادت رفته، در مقابل پروردگار به سجده افتاده، صورت خود را بر خاک گذارده، در مقابل خداوند کمال تواضع و فروتنی را انجام داده و از آن مرد بیزاری جسته است. سپس امام ـ که خود این حکایت را برای اصحاب خویش نقل کرده ـ ابوالخطاب را لعن نموده و برای کشته شدن وی، در درگاه الهی دست به دعا برداشته است (کلینی، ۱۳۶۲، ج۸، ص۲۲۵ـ۲۲۶). این روایت به جهت نوع عکس‌العمل امام، نشان می‌دهد که تلبیه آن فرد برای امام صادق علیه‌السلام با گمانه الوهیت آن حضرت همراه بوده است. همچنین این روایت، از تأثیرگذاری ابوالخطاب بر یکی از اهالی مدینه حکایت دارد؛ چراکه امام صادق علیه‌السلام در پایان سخن خویش، ابوالخطاب را لعن کرده و خواستار نابودی وی شده است.

گروهی از یاران ابوالخطاب، وی را در کنار برخی دیگر از غالیان، به‌عنوان پیامبر و «باب» می‌شناختند (اشعری قمی، ۱۴۰۰، ص۵۷). نقلی وجود دارد که نشان می‌دهد ابوالخطاب تلاش کرده است خود را به‌عنوان باب امام معرفی کند. بر اساس نقلی از ابن‌اثیر، ابوالخطاب ادعا می‌کند هرکس ائمه علیهم‌السلام و «ابواب» را بشناسد، واجبات و محرمات از وی برداشته می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج۸، ص۲۸). این مطالب حاکی از این است که ابوالخطاب ضمن اعتقاد به الوهیت یا نبوت امام صادق علیه‌السلام، خود را به‌عنوان باب و واسطه ایشان می‌دانسته است.

شواهدی در خصوص تأثیرپذیری از ابوالخطاب در اواخر دوره امام صادق علیه‌السلام و اندکی پس از آن در میان غالیانی که در خط فکری ابوالخطاب بوده‌اند، در دست است. برخی از اینان، خود را در قالب فرقه‌های خطابی نشان داده‌اند. میزان تأثیرگذاری ابوالخطاب در

پیدایی برخی از فرقه‌های پس از خویش در حدی است که برخی از نویسندگان کتاب‌های فرقه‌شناختی، تعداد آنان را حتی تا پنجاه فرقه هم برشمرده‌اند (ر.ک: مقریزی ۱۴۱۸، ج۴، ص۱۸۱).

۴، ۲. اثرپذیری اسماعیلیه

برخی از منابع، از ارتباط ابوالخطاب و اسماعیل‌بن‌جعفر صادق علیه‌السلام و تاثیرگذاری ابوالخطاب و خطابیه بر اسماعیل سخن گفته‌اند (ر.ک: ناشی، ۱۳۸۶، ص۷۲؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۸۰ـ۸۱ و ۸۳ و نوبختی، ۱۴۰۴، ص۵۷ـ۶۰). ابوحاتم رازی، از اندیشمندان اسماعیلی نیز ارتباط اسماعیل و خطابیه را تایید کرده و می‌نویسد: «خطابیه پس از مرگ اسماعیل، قائل به امامت فرزند او، محمدبن‌اسماعیل بودند و می‌گفتند ابوالخطاب از آنان چنین خواسته است» (رازی، ۲۰۱۵، ص۵۳۱)؛[1] به همین جهت، برخی از نویسندگان، اسماعیلیه را همان خطابیه دانسته‌اند (نوبختی، ۱۴۰۴، ص۶۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۸۱).[2] نفوذ قابل‌ملاحظه خطابیه بر اسماعیلیه نخستین را می‌توان در باورهای مشترکی همچون: تاویل و باطن‌گرایی، تطبیق برخی از مفاهیم دینی بر اشخاص معین و اعتقاد به پیامبری صامت و ناطق فهم کرد (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۱ـ۵۲؛ اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۰ و سبحانی، بی‌تا، ج۸، ص۳۲۵).

بر اساس یک نقل، عبدالله‌بن‌میمون قداح (هم‌نام با یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام) که موسس فرقه اسماعیلیه خوانده شده است، به همراه پدرش، از پیروان ابوالخطاب بوده‌اند (ابن‌ندیم، بی‌تا، ص۲۶۴). در همین زمینه، آیت‌الله سبحانی به نقش فعال وی در نشر افکار خطابیه اشاره دارد و او را حلقه وصل بین خطابیه و اسماعیلیه شمرده است. همچنین ریشه‌های اسماعیلیه را مربوط به خطابیه دانسته و از نقش میمون‌بن‌دیصان و پسرش، عبدالله‌بن‌میمون و شاگردش، مشهور به «دندان» سخن گفته است (سبحانی، بی‌تا، ج۸، ص۵۴ و همان، ۱۴۱۹، ص۵۴ـ۵۵).[3]

در این میان شواهدی تردیدآمیز وجود دارد که مفضل‌بن‌عمر جعفی، شخصیتی که برخی از رجالیون شیعه او را در زمره خطابیه شمرده‌اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۲۳؛ نجاشی، ۱۴۰۷، ص۴۱۶

۱. «... زعموا ان اباالخطاب امرهم بذلک».
۲. «فاما الاسماعیلیه فهم الخطابیه اصحاب ابی‌الخطاب...».
۳. «الخطابیه... هم جذور الاسماعیلیه».

و ابن‌غضائری، ۱۴۲۲، ص۸۷)، حلقه ارتباط میان خطابیه و اسماعیل بوده است. در یک مورد، شخصی می‌گوید: «به اسماعیل که گمان می‌کرد پس از امام صادق علیه‌السلام امام است، گفتم: چه کسی چنین چیزی به تو گفته است؟ وی پاسخ داد: مفضل‌بن‌عمر» (طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۲۶). امام صادق علیه‌السلام نیز خطاب به مفضل فرموده‌اند: «ای کافر! ای مشرک! چه کار به پسرم اسماعیل داری؟ آیا می‌خواهی او را به قتل برسانی؟» (همان، ص۳۲۱ و ۳۲۳). به این دست روایات، به جهت اختلاف دیدگاهی که درباره مفضل وجود دارد،[1] باید با دیده تردید نگریست.

برخی از پیروان محمدبن‌اسماعیل نیز جایگاه خاصی برای ابوالخطاب در نظر داشتند. در «ام الکتاب» که کتاب مقدس و سرّی اسماعیلیان به شمار می‌رود (صادقی، ۱۳۸۰، ج۱۰، ص۲۳۲)، از ابوالخطاب به‌عنوان مؤسس فرقه اسماعیلیه و شخصیتی همسنگ سلمان یاد شده است. در این کتاب آمده است: «مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان ابوالخطاب نهادند که تن خود را به فدای فرزندان جعفر صادق و اسماعیل کردند که در دور دوایر بماند» (نامشخص، ۱۹۳۶، ص۱۱).

اسماعیلیه، روایات بسیاری به نقل از امام صادق علیه‌السلام و دیگر امامان در فضایل و مناقب ابوالخطاب روایت کرده‌اند. در یکی از روایاتی که در کتاب الهفت الشریف[2] آمده است، ابوالخطاب به‌عنوان جبرئیل تصویر شده که در تمامی ازمنه (از زمان حضرت آدم علیه‌السلام تا زمان امام صادق علیه‌السلام) به صورت‌ها و اسامی مختلف درآمده است (جعفی، ۱۹۷۷، ص۱۰۱).[3]

۴، ۳. اثرپذیری بشاریه، معمریه و سریّه

بشاریه، پیروان بَشّار شعیری (م۱۸۰ق)، یکی از رهبران غالیان کوفی، از مهم‌ترین فرقه‌های غالی در زمان امام صادق علیه‌السلام و در خط انحرافی ابوالخطاب قرار دارند. بشّار، مدعی الوهیت امام صادق علیه‌السلام بود؛ چراکه امام صادق علیه‌السلام با اشاره مبهمی به عقاید غالیانه او، خود را عبد

۱. درباره شخصیت رجالی مفضل‌بن‌عمر، میان علمای شیعه اختلاف است. کشی، نجاشی و ابن‌غضائری، او را غالی و خطابی دانسته‌اند، اما شیخ مفید، شیخ طوسی و برخی از رجالیان متاخر از جمله آیت‌الله خویی او را توثیق کرده‌اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۲۳؛ نجاشی، ۱۴۰۷، ص۴۱۶؛ ابن‌غضائری، ۱۴۲۲، ص۸۷؛ مفید، ۱۴۱۳ب، ج۲، ص۲۱۶ و خویی، ۱۴۱۳، ج۱۹، ص۳۲۱).

۲. از تراث علویان نصیری یا اسماعیلیان و یا میراث مشترک آن دو، منسوب به مفضل‌بن‌عمر جعفی است که در سوریه یافت شده است. این کتاب در سال ۱۹۶۰م با نام الهفت والاظله با تحقیق عارف تامر و سپس در سال ۱۹۷۷م با عنوان الهفت الشریف با تحقیق مصطفی غالب منتشر شده است.

۳. «... فی کل عصر و زمان علی صور مختلفه و اسماء مختلفه».

و فرزند عبد خوانده است. همچنین آن حضرت بر صفات بشری خویش تاکید کرده و بشار شعیری را دروغ‌گو خوانده است (طوسی، ۱۳۴۸، ص۴۰۰ـ۴۰۱). منابع نیز وی و پیروانش را مدعی الوهیت امام علی علیه‌السلام و برخی دیگر از اهل‌بیت علیهم‌السلام دانسته‌اند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۹ و طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۳۹ـ۴۰۰). کشی آنان را در این عقیده، متأثر از اصحاب ابی‌الخطاب دانسته است (طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۹۹). اباحی‌گری ایشان نیز که منابع به آن اشاره دارند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۹ و طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۳۹ـ۴۰۰) می‌تواند تأثیرپذیری آنان را از ابوالخطاب نشان دهد.

یکی از این دست فرقه‌ها، معمریه، پیروان معمربن‌احمر هستند که معتقد به امامت معمر، پس از ابوالخطاب بودند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۳ و اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۱). آنها پس از این مرحله، او را همانند ابوالخطاب عبادت کرده‌اند (اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۱ و آمدی، ۱۴۲۳، ج۵، ص۵۶).[1] بنا به نقلی دیگر، آنان معتقد بودند جعفربن‌محمد علیه‌السلام خداست و او (خدا) نوری است که در بدن اوصیا حلول می‌کند. این نور در جعفر بوده و از او خارج شده و در ابوالخطاب وارد شده است. در مرحله بعد، این نور از ابوالخطاب خارج شده و در معمر داخل شده است؛ بنابراین معمر، خدای عزوجل است (نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۵ و اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۳).

در برخی از منابع بیان شده است که آنها معتقد بودند ابوالخطاب و امام صادقِ واقعی، دو فرشته بزرگ نزد خدای بزرگ ـ خدای آسمان ـ هستند (نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۴ـ۴۵ و اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۳). اینان همانند خطابیه، اهل اباحه‌گری بودند. در منابع آمده است آنها شراب و زنا و سایر محرمات را حلال شمردند و نماز و دیگر واجبات را ترک کردند (اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۱ و شهرستانی، ۱۳۶۴، ج۱، ص۲۱۱). نقلی وجود دارد که معمربن‌احمر، همانند ابوالخطاب، بر این گمانه بود که هرآنچه در قرآن به‌عنوان واجب یا حلال معرفی شده است، نام مردانی هستند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۳).

از دیگر فرقه‌هایی که متاثر از ابوالخطاب بوده‌اند، می‌توان به اصحاب سرّی (سریّه)، یعنی پیروان «سَریّ اَقصَم» اشاره کرد. آنها سری اقصم را پیامبر و فرستاده‌ای همانند ابوالخطاب می‌دانستند که جعفر صادق او را فرستاده است (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۲ و نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۳). این بیان نشان می‌دهد آنها معتقد به نبوت ابوالخطاب و الوهیت امام صادق علیه‌السلام بودند. تلبیه

۱. «و عبدوه کما عبدوا ابوالخطاب».

آنها برای امام صادق علیه‌السلام (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۲ و نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۳) نیز نشان از تأثیرپذیری آنها از ابوالخطاب و خطابیه است.

۴، ۴. اثرپذیری در دوره امام کاظم علیه‌السلام تا عصر غیبت صغری

یکی از غالیان زمان امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام که در خط انحرافی ابوالخطاب قرار دارد، یونس‌بن‌ظبیان است. امام رضا علیه‌السلام در حدیثی به نقل از امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام به همراهی یونس‌بن‌ظبیان با ابوالخطاب در بدترین عذاب‌ها اشاره کرده است (طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۶۴). عذاب مشترک یونس‌بن‌ظبیان و ابوالخطاب که در کلام امام آمده، در حقیقت اشاره به هم‌فکری و هم‌رأیی ایشان و پیروی یونس‌بن‌ظبیان از ابوالخطاب است.

نقل دیگری که نشان از تأثیرپذیری یونس‌بن‌ظبیان از ابوالخطاب دارد، روایتی تاریخی است که از عماربن‌ابی‌عنبسه نقل شده است. بر اساس این نقل، وقتی دختر ابوالخطاب از دنیا رفت، یونس‌بن‌ظبیان بر سر قبر او آمد و او را این گونه مورد خطاب قرار داد: «**السلام علیكِ یا بنت رسول الله**»! (همان). این بیان نشان می‌دهد وی گمانه نبوت ابوالخطاب را در سر داشته است.

از دیگر غالیان زمان امام رضا علیه‌السلام که خطابی بوده است، باید به محمدبن‌فرات اشاره کرد. امام رضا علیه‌السلام در روایتی به دروغ‌گو و خطابی بودن وی اشاره کرده است (همان، ص۵۵۵).

یکی از گونه‌های تأثیر ابوالخطاب بر دیگران، خود را در بحث جعل حدیث نشان داده است. روایاتی در دست است که نشان می‌دهد خطابیه تا زمان امام رضا علیه‌السلام به جعل حدیث اقدام می‌کردند و تلاش داشتند این احادیث را وارد کتاب‌های حدیثی اصحاب کنند. امام رضا علیه‌السلام بسیاری از احادیثی را که یونس‌بن‌عبدالرحمن در سفرش به عراق، از اصحاب امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام شنیده و نوشته بود، ساخته ابوالخطاب و هم‌فکرانش دانسته و فرمود: آنان تا به امروز با حیله‌گری این کار را انجام می‌دهند (همان، ص۲۲۴).

حدیثی که از امام رضا علیه‌السلام در خصوص به تاخیر انداختن نماز توسط کوفیان بیان شده (همان، ۱۳۶۵، ج۲، ص۳۳) نیز نشان از وجود افرادی از خطابیه در کوفه است که تحت تأثیر ابوالخطاب، بر این گمانه بودند که نماز مغرب را باید با تاخیر به‌جا آورد.

در دوره امام جواد ﷺ نیز شاهد غالیانی هستیم که به ابوالخطاب ارادت داشتند و تحت تأثیر وی بودند. حسن بن علی بن ابی‌عثمان، معروف به سجاده، از غالیان زمان امام جواد ﷺ است که گمان می‌کرد چون خداوند در قرآن کریم پیامبر اکرم ﷺ را مورد عتاب قرار داده ـ و فرموده: «اگر ما تو را ثابت‌قدم نکرده بودیم، نزدیک بود به‌سوی کفار متمایل شوی»[1] و فرموده: «اگر مشرک شوی، اعمال تو نابود می‌شود» ـ[2] و در مقابل، محمدبن‌ابی‌زینب را چنین مورد عتاب قرار نداده است، بنابراین ابوالخطاب بر حضرت محمد ﷺ برتری دارد (همان، ۱۳۴۸، ص۵۷۱). این روایت نشان می‌دهد در میان خطابیه، کسانی حضور داشتند که از روی جهالت، ابوالخطاب را برتر از رسول خدا ﷺ نیز می‌دانستند.

از حدیثی که امام جواد ﷺ در خصوص ابوالخطاب و یارانش بیان کرده است می‌توان به میزان تأثیرپذیری عده‌ای از ابوالخطاب تا زمان آن حضرت پی برد. در این حدیث، امام جواد ﷺ ابوالخطاب و یارانش را لعن کرده است. سپس همه کسانی را که در لعن او تردید داشتند و کسانی را که در لعن او توقف کرده بودند نیز مورد لعن قرار داد. امام در ادامه فرمود: «در این زمان، جعفربن‌واقد، هاشم‌بن‌ابی‌هاشم و ابوالغمرو، با نام ما مردم را فریب داده و اموال آنان را تصاحب می‌کنند. آنان مردم را به همان چیزی فرامی‌خوانند که ابوالخطاب ـ که لعنت خدا بر او باد ـ فرامی‌خواند. خداوند همگی آنان را لعن کند...» (همان، ص۵۲۸ـ۵۲۹). مضمون این حدیث که تاکید زیادی بر لعن ابوالخطاب و پیروانش دارد، نشان می‌دهد میزان تأثیرپذیری از ابوالخطاب به‌گونه‌ای بوده که عده‌ای همچنان در مسیر انحرافی وی گام برمی‌داشتند و عده‌ای نیز در لعن او تردید یا توقف کرده بودند.

از دیگر غالیان این دوره که دلبستگی خویش را به ابوالخطاب نشان داده، ابوجعفر محمد بن عبدالله بن مهران، معروف به ابوجعفر کرخی است. وی از غالیان زمان امام جواد و امام هادی ﷺ است (ابن‌غضائری، ۱۴۲۲، ص۹۵ و طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۹۱، ۴۴۳ و ۵۷۱). وجود کتابی همچون: «مقتل ابی‌الخطاب» و «مناقب ابی‌الخطاب» در آثار کرخی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص۳۵۰)، نشان از دلبستگی وی به این شخصیت غالی و تأثیرپذیری از اوست. نگارش ردّیه‌ای درباره غلات و

۱. ﴿وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا﴾ (اسرا: ۷۴).
۲. ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ (زمر: ۶۵).

ابوالخطاب از سوی «ابواسحاق ابراهیم‌بن‌ابی‌حفص کاتب»، از یاران امام حسن عسکری علیه‌السلام (همان، ص۱۹)، می‌تواند به‌منظور مقابله با تأثیرگذاری ابوالخطاب بر جامعه شیعه باشد.

نصیریه، پیروان محمدبن‌نصیر نمیری (م۲۷۰ق)، از غالیان زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام و دوره غیبت صغری را نیز می‌توان در خط انحرافی ابوالخطاب به شمار آورد. یکی از محققان، ضمن بیان گمانه‌های غالیانه نصیریه، ازجمله گمانه الوهیت ائمه علیهم‌السلام و اباحه‌گری، این عقاید را برگرفته از غالیان پیشین، خاصه ابوالخطاب دانسته است (سبحانی، ۱۴۲۵، ج۱، ص۱۰۳).[1] نصیریه، ابوالخطاب را در سلسله‌مراتب مقدسان خود، به‌عنوان «باب» می‌شناختند و همواره شخصیت او را با سلمان فارسی مقایسه می‌کردند (ر.ک: زیفه، بی‌تا، ج۱، ص۴۵۱ و ۵۲۱).[2] ازاین‌رو طبیعی بود که لعن امام صادق علیه‌السلام در مورد او را تقیه به حساب آورند. این امر، نشانگر تأثیر جریان فکری ابوالخطاب تا این زمان و در میان نصیریه است.

توقیعی که از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خطاب به محمدبن‌عثمان عمری نقل شده، نشانه دیگری از وجود غالیان متاثر از ابوالخطاب در دوره غیبت صغری است. در این توقیع، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ضمن لعن ابوالخطاب و اعلام برائت از وی می‌فرماید: «اما ابوالخطاب محمّدبن‌ابی‌زینب اجدع، پس او و اصحاب او، همه ملعون هستند، و تو با آنها که عقیده اینان را دارند، نشست و برخاست مکن؛ زیرا من از آنها بیزارم و پدران من هم از آنها بیزار بوده‌اند (طوسی، ۱۴۱۱، ص۲۹۰ـ۲۹۳). دستور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به عدم نشست و برخاست با آنان، خود نشان از تأثیرپذیری از ابوالخطاب و ارادت و دلبستگی به این غالی در دوره غیبت صغری است.

۵. علل تأثیرپذیری خطابیه از ابوالخطاب

در ادامه این نوشتار، تلاش بر این است که مشخص شود چرا خطابیه این گونه تحت تأثیر ابوالخطاب قرار گرفته‌اند؟ چرا آنان حاضر بودند علی‌رغم نادرست بودن برخی از وعده‌های وی، همچنان او را همراهی کنند و حتی جان خویش را نیز فدا نمایند؟ به نظر می‌رسد می‌توان در این زمینه عواملی را برشمرد که در ادامه بیان می‌شود.

۱. «... فأخذ النصیریة بهذا کله».
۲. «ان ابوالخطاب بابه...».

۱،۵. جهالت و کوته‌فکری

یکی از مهم‌ترین عواملی که سبب دلبستگی و ارادت خطابیه به ابوالخطاب و تأثیرپذیری از این شخصیت غالی شده، جهالت، کوته‌فکری، ساده‌لوحی و کج‌فهمی آنان بوده است. نشانه‌های این جهالت و کوته‌فکری را در برخی از داده‌های تاریخی و حدیثی می‌توان مشاهده کرد. گمانه برتری ابوالخطاب بر امام صادق علیه‌السلام و امام علی علیه‌السلام که پیشتر به آن اشاره شد، نشانه‌ای از جهالت ایشان است؛ چراکه آنان در حقیقت، گویی پیامبر خویش (ابوالخطاب) را برتر از خدای خویش (امام صادق) می‌دانستند. گمانه عثمان‌بن‌علی معروف به سجاده نیز که برتری ابوالخطاب بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را ـ به دلیل سرزنش آن حضرت در قرآن و فقدان این سرزنش برای ابوالخطاب ـ مطرح کرده نیز نشان از جهالت اوست. در حقیت، او و امثال او فکر نمی‌کردند که قرآن کریم خطاب به پیامبر و در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است و در آن زمان، ابوالخطابی نبوده که خداوند بخواهد آیه‌ای در نکوهش یا تمجید وی بیان کند! ضمن اینکه گویی این افراد از شأن و منزلت والای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که هم آیات قرآن آن را تایید می‌کند و هم روایات فراوانی این مقام و منزلت را بیان کرده‌اند، بی‌خبر بودند.

از دیگر نشانه‌های جهالت و کوته‌فکری آنان، اعتماد به گفته‌های پوچ و خلاف عقل رهبرشان بوده است. بر اساس نقلی، ابوالخطاب به هنگام قیام علیه یاران ابومنصور، به آنان ـ که ظاهرا چوب (نی)، تنها سلاح آنان بوده است ـ گفته بود: نی‌های شما کار نیزه‌ها و سایر سلاح‌ها را خواهد کرد و سلاح‌های ایشان در شما اثرگذار نخواهد بود! به همین جهت آنان در زمان قیام خویش، از نی به‌عنوان سلاح استفاده کردند! (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۸۱ ـ ۸۲ و نوبختی، ۱۴۰۴، ص۷۰). این روایت بدون شک، نشانه مهمی از بی‌خردی ایشان است که این گونه زمام امور خویش را در دست ابوالخطاب قرار داده‌اند.

روایتی نیز از امام صادق علیه‌السلام وجود دارد که نشان‌دهنده جهالت و کوته‌فکری کسانی است که در خط فکری ابوالخطاب بوده و به اباحه‌گری افتاده‌اند. بر اساس یک نقل، وقتی امام صادق علیه‌السلام باخبر شد عده‌ای از شیعیان غالی به اباحه‌گری کشیده شده‌اند، ضمن ردّ گمانه‌های آنان با استناد به قرآن کریم ـ که همواره التزام به دستورات دینی را لازم دانسته

است ـ آنان را جاهل، کج‌فهم، اهل تحریف و سهل‌انگار به دستورات دینی معرفی کرد. در این حدیث، امام صادق علیه‌السلام با اشاره به سیره خود و سایر امامان علیهم‌السلام، از اینکه عده‌ای از روی کج‌فهمی آن را مورد تحریف قرار داده‌اند، فرمود: «خدا و رسول از گروهی که اعمال پلیدشان را با استناد به (سخنان) ما جایز شمرده‌اند، بیزار هستند» (صفار، ۱۴۰۴، ص۵۲۷ـ۵۳۵).

۵، ۲. فریب‌کاری‌های ابوالخطاب

تردیدی نیست که ابوالخطاب به‌منظور پیشبرد برنامه انحرافی خویش به دروغ و فریب متوسل شده و برخی از جاهلان و کوته‌فکران را فریب داده است. او در یک مرحله، برای جذب دیگران مدعی شد که وصی امام صادق علیه‌السلام است و آن حضرت اسم اعظم خداوند را به وی آموخته است (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۱ و نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۲).[1] ابن‌اثیر، ابوالخطاب را در زمره غالیانی معرفی می‌کند که به دروغ، خود را در سلک شیعیان جای داده است و به زهد و تقوی تظاهر می‌کردند. هدف آنان این بود که بتوانند به این وسیله، عده‌ای را فریب دهند تا به خواسته‌های خویش دست یابند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۸، ص۲۸).

امام صادق علیه‌السلام در موارد متعددی دروغ‌گویی و فریب‌کاری ابوالخطاب را برای دیگران آشکار ساخته است. روایتی که معاویه‌بن‌حکیم از جد خویش عماربن‌معاویه دهنی (م۱۳۳ق) نقل کرده است، دروغ‌گویی و فریب‌کاری ابوالخطاب را نشان می‌دهد. در این روایت، عمار دهنی از حضور خویش نزد امام صادق علیه‌السلام در زمانی که ابوالخطاب نیز نزد آن حضرت بوده، سخن گفته است. عمار از امام صادق علیه‌السلام درباره روایاتی غیرقابل باور که از ابوالخطاب شنیده بود، پرسش می‌کند و امام همه آن سخنان را تکذیب کرد و ابوالخطاب را دروغ‌گو خواند. در همین زمان، ابوالخطاب به‌منظور نشان دادن میزان نزدیکی خویش به امام صادق علیه‌السلام، به محاسن آن حضرت دست می‌زند و عمار دهنی دست او را کنار می‌زند. سپس ابوالخطاب در حالی که آماده خارج شدن از آن مجلس بود، عمار را نیز به خروج دعوت کرد و امام به ابوالخطاب فرمود: خیر! او نزد من می‌ماند. این دعوت ابوالخطاب و سخن امام، سه مرتبه تکرار می‌شود. وقتی ابوالخطاب از آن مجلس خارج می‌شود، امام به عمار دهنی

۱. و کان أبوالخطّاب یدّعی ان جعفربن‌محمّد قد جعله قیّمه و وصیّه من بعده و أنّه علّمه اسم الله الأعظم.

می‌فرماید: «ابوالخطاب می‌خواهد این گونه وانمود کند که من سخنانی به وی می‌گویم و از تو کتمان می‌کنم. یاران مرا از چیزهایی که به تو می‌گویم آگاه کن!» (طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۴ـ۲۹۵). امام صادق علیه‌السلام در این روایت، صراحتاً ابوالخطاب را به‌عنوان فردی دروغ‌گو و فریب‌کار معرفی می‌کند که وانمود می‌کند صاحب سرّ امام است. امام همچنین از عماربن‌معاویه می‌خواهد ماهیت واقعی ابوالخطاب را برای دیگران بیان کند.

مورد دیگری که امام صادق علیه‌السلام در آن، فریب‌کاری و دروغ‌گویی ابوالخطاب را برملا ساخته، روایتی است که از عنبسه‌بن‌مصعب نقل شده است: «امام صادق علیه‌السلام از من پرسید: از ابوالخطاب چه شنیده‌ای؟ من عرض کردم: او گفته است شما دست بر سینه او گذاشته و فرموده‌ای حفظ کن و فراموش نکن (عه و لا تنس) و اینکه شما دارای علم غیب هستید و به او فرموده‌اید که (او) گنجینه علم ماست و حافظ اسرار و امین بر مرده و زنده ماست! امام فرمود: نه به خدا قسم! بدنم به هیچ موضعی از بدن وی ـ جز دستش ـ نرسیده است. اما اینکه مدعی شده است من علم غیب دارم، به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست، نمی‌دانم... اما اینکه مدعی شده است که من به او گفتم او گنجینه علم ما و مخزن اسرار ما و امین بر زنده و مرده ماست، خدا مرا در خصوص امواتم اجر ندهد... اگر چنین سخنی به او گفته باشم» (همان، ص۲۹۱ ـ ۲۹۲). این روایت کاملاً مشخص می‌کند که ابوالخطاب به‌منظور فریب دادن دیگران، از هیچ دروغی فروگذار نبوده است. تردیدی نیست که بسیاری از این دروغ‌ها در میان شیعیان کوفه، یعنی همان جایی که امام صادق علیه‌السلام حضور ندارد که بخواهد او را رسوا کند، بر زبان ابوالخطاب جاری شده است؛ بنابراین برخی فریب خورده و در سلک یاران و مریدان وی درمی‌آمدند.

مورد دیگری که فریب‌کاری و دروغ‌گویی ابوالخطاب را نشان می‌دهد روایتی است که نشان از تحریف سخن امام علیه‌السلام توسط این غالی فریب‌کار است. در این روایت، شخصی به امام علیه‌السلام عرض می‌کند که: «ابوالخطاب از زبان شما نقل کرده است که هرگاه حق را شناختی، در انجام هر کاری آزادی! حضرت فرمود: خدا ابوالخطاب را لعنت کند. من هرگز به او چنین نگفتم؛ بلکه گفتم هرگاه حق را شناختی، هرچه از اعمال نیک انجام دهی، مورد قبول خداوند

است...» (صدوق، ۱۴۰۳، ص۳۸۸). این روایت نیز دروغ‌گویی و فریب‌کاری ابوالخطاب را نشان می‌دهد؛ چراکه اگر او از روی جهالت، سخن امام را بد نقل کرده بود، این گونه مورد لعن امام قرار نمی‌گرفت.

در روایت دیگری، امام صادق علیه‌السلام در حالی که ناراحت بود، به یکی از یاران خویش فرمود: این دروغ‌گو (ابوالخطاب) گمان می‌کند من خدا هستم (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۵۰). باز در حدیثی دیگر، امام صادق علیه‌السلام ضمن اشاره به وجود غالیان دروغ‌گو و فریب‌کار در دوره هریک از امامان، ابوالخطاب را از دروغ‌گویان زمان خویش معرفی کرده است (طوسی، ۱۳۴۸، ص۳۰۵). دروغ‌گویی و فریب‌کاری ابوالخطاب، توسط برخی از امامان پس از امام صادق علیه‌السلام، ازجمله امام کاظم علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام نیز بیان شده است (ر.ک: همان، ص۲۲۴، ۳۰۳ و ۴۸۳).

سند دیگری که دال بر فریب‌کاری ابوالخطاب است، سوءاستفاده وی از باور بداء است. گفته شده است که وقتی یاران وی در هنگام نبرد با عیسی‌بن‌موسی، طبق خواسته ابوالخطاب از نی استفاده کردند و ـ با کشته شدن تعدادی از ایشان ـ متوجه شدند نی‌ها در برابر نیزه و شمشیرهای دشمن کارگر نیستند، به ابوالخطاب اعتراض کردند. ابوالخطاب به آنان پاسخ داد: «اگر در مورد شما بداء شده است، گناه من چیست؟» (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۸۱ـ۸۲ و نوبختی، ۱۴۰۴، ص۷۰). این گونه توجیهات توسط ابوالخطاب، نشان از این است که این غالی فریب‌کار، به‌منظور حفظ وجهه خویش در میان یارانش، آنان را فریب داده و عقیده «بداء» را مطرح کرده است.

همچنین باید به این نکته نیز توجه شود که علت تأثیرپذیری از ابوالخطاب و به تعبیری آنچه زمینه فریفته شدن و جذب شدن به این شخصیت مرموز و منحرف را فراهم می‌کرد، همنشینی با وی بوده است. این همنشینی سبب می‌شد که افراد تحت تأثیر گفته‌های وی واقع شوند و از مسیر اهل‌بیت علیهم‌السلام فاصله بگیرند. نهی‌های مکرر امام صادق علیه‌السلام از همنشینی با غالیان و به طور خاص، با ابوالخطاب (ر.ک: طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۲ و ۲۹۷) را نیز باید در راستای همین تأثیرگذاری و تأثیرپذیری تحلیل کرد.

در روایتی که پیشتر نیز به آن اشاره شد، امام صادق علیه‌السلام به سبب ناراحتی از بدفرجامی

تعـدادی از یـاران ابوالخطـاب، ضمـن یادکـرد از ابن‌الْأَشْـیَم می‌فرماید: او و برخـی از یارانش و حفص‌بن‌میمون (از اصحاب امام) (ر.ک: همان، ۱۳۷۳، ص۱۸۹) نزد من می‌آمدند و از من سؤالاتی می‌پرسـیدند. مـن آنان را به‌سـوی حق راهنمایـی می‌کردم، اما آنان از نزد من خارج می‌شـدند و نـزد ابوالخطـاب می‌رفتنـد و ابوالخطاب برخلاف سـخنان مـن، مطالبی به آنـان می‌گفت و آنهـا نیـز سـخن او را می‌پذیرفتنـد و حرف مـرا رها می‌کردنـد (همـان، ۱۳۴۸، ص۳۴۴). این روایت گویـای ایـن مطلب اسـت که همنشـینی بـا غالیـانِ شـریعت‌گریزی همچـون ابوالخطاب، در مواردی به‌قدری تأثیرگذار بوده است که سبب می‌شد برخی از افراد، تحت تأثیر آنها، برخلاف دستورات ائمه علیهم‌السلام عمل کنند.

عـلاوه بـر ایـن، در روایتـی نقـل اسـت که امـام صـادق علیه‌السلام در حضـور هفتـاد نفـر از یاران ابوالخطـاب، رهبـر ایشـان را به‌عنـوان شـیطان معرفـی نمـود و از همراهـی بـا وی نهـی کـرد. علی‌بن‌عُقبـه از پـدرش نقـل کـرده اسـت کـه خدمت امـام صادق علیه‌السلام رسـیدم، سـلام کردم و نشسـتم. حضـرت به من فرمود: در همین مـکان، ابوالخطاب و هفتاد نفر از یارانش که به وی دلبسـته بودند...، همراه وی بودند. به آنان گفتم: آیا شـما را به فضایل شـخص مسـلمان آگاه نکنم؟ همگی آنان گفتند: بله جانمان به قربانت! گفتم: از فضایل مسلمان این است که گفته شود فلانی قاری قرآن کریم است، فلانی آدم بسیار باتقوایی است، فلانی در عبادت خداوند کوشـش می‌کند. اینها فضایل یک مسـلمان اسـت. شـما را چه به ریاسـت؟ مسـلمانان رأس واحدی هستند. من شما را از مردان برحذر می‌دارم؛ چراکه مردان برای مردان موجب هلاکت هستند. من از پدرم شنیدم که شیطانی به نام مذهب وجود دارد که به هر صورتی که بخواهد درمی‌آید جز در شـکل و صورت پیامبر یا وصی پیامبر. من گمان می‌کنم شـیطان به شـکل و صورت صاحب شما (ابوالخطاب) درآمده است، از او دوری کنید! امام صادق علیه‌السلام در ادامه می‌فرماید: مدتی بعد به من خبر رسـید آن هفتاد نفر با ابوالخطاب به قتل رسـیدند. خداوند آنان را از رحمت خویش دور کند و آنان را خوار سازد...» (همان، ص۲۹۲ـ۲۹۳)

ایـن نقل نشـان می‌دهد از منظر امـام صادق علیه‌السلام، ابوالخطاب هماننـد شـیطان که به تعبیر قرآن کریم تمام تلاش خویش را به‌منظور فریب دادن انسان‌ها به کار می‌گیرد (اعراف: ۱۷)، آنان را

نیز فریب داده است. بنابراین همنشینی و همراهی با ابوالخطاب، سبب عاقبت‌به‌شری آنان خواهد شد. از همین روست که امام صادق علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام در روایاتی جداگانه، از گرفتاری ابوالخطاب و پیروانش به شدیدترین عذاب‌های الهی سخن گفته‌اند (همان، ص۲۹۶ و ۳۶۴).

۵، ۳. جایگاه قبلی ابوالخطاب

ابوالخطاب در ابتدا از یاران، داعیان و افراد مورداعتماد امام صادق علیه‌السلام به شمار می‌آمد (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۴۹)؛ به‌گونه‌ای که امام صادق علیه‌السلام به یاران خویش دستور دوستی با وی را داده بود (کلینی، ۱۳۶۲، ج۲، ص۴۱۸ و طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۶). بر اساس یک نقل، وی قبل از انحراف، رابط بین شیعیان کوفه و امام صادق علیه‌السلام بود، سؤالات آنان را برای امام می‌برد و جواب‌های امام را به شیعیان می‌رساند (کلینی، ۱۳۶۲، ج۵، ص۱۵۰ و طوسی، ۱۳۶۵، ج۱، ص۴). روایت دیگری نیز نشان می‌دهد ابوالخطاب، از خواص اصحاب امام صادق علیه‌السلام بوده است و با امثال محمدبن‌مسلم نشست و برخاست داشته و اینان نزد امام، منزلت خاصی داشتند (کلینی، ۱۳۶۲، ج۲، ص۴۰۱).

ابوالخطاب با وجود جایگاه خاصی که نزد امام صادق علیه‌السلام و نزد شیعیان کوفه داشت، سرانجام در حدود سال ۱۳۵ق (انصاری، ۱۳۷۴، ج۵، ص۴۳۲) به انحراف گرایید و غلو خویش را آشکار ساخت. ابوالخطاب پس از انحراف نیز حداقل تا مدتی همچنان جایگاه خویش را در میان شیعیان حفظ کرد. در روایتی، حمران‌بن‌اعین از امام صادق علیه‌السلام پرسید: آیا شما پیامبرید؟ امام گفته او را رد کرد. وی می‌گوید: این را کسی به من گفت که متهم نیست. امام فرمود: چه کسی؟ آیا مقصودت ابوالخطاب است...»؟ (صفار، ۱۴۰۴، ص۲۵۸).

این روایت به‌خوبی نشان می‌دهد که ابوالخطاب از منظر برخی از شیعیان، فردی مورداعتماد بوده است و امام صادق علیه‌السلام نیز ضمن آگاهی از غلو وی، می‌دانست که شیعیان به وی اعتماد دارند. برخی از شیعیان به جهت اعتمادی که به ابوالخطاب داشتند، پس از برملا شدن انحراف وی، این سؤال برای آنان پیش آمده بود که با روایاتی که ابوالخطاب آنها را از امام نقل کرده است، باید چه معامله‌ای داشته باشند؟ امام در این مورد دستور داد که این روایات را بر من عرضه کنید (مفید، ۱۴۱۳الف، ج۱، ص۳۱۴).

حتی پس از قتل ابوالخطاب، شیعیانی که به ابوالخطاب و پیروانش حسن ظن داشتند و پیش از این با آنان دارای انس و الفتی بودند، به‌خاطر کشته شدن آنان، اظهار تاسف یا ترحم می‌کردند. عبدالله‌بن‌بکیر پس از یادکرد از کشته شدن ابوالخطاب و یارانش نزد امام صادق علیه‌السلام به گریه افتاد. امام به وی فرمود: آیا بر آنان گریه می‌کنی و تاسف می‌خوری؟ وی عرض کرد: خیر، ولی به یاد روابط و انس و الفتی که میان ما و آنان بود افتادم و به‌خاطر کشته شدن آنان در مسجد، دلم سوخت (طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۳). در روایتی دیگر، حنان‌بن‌سدیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم. میسر[1] به امام عرض کرد: من تعجب می‌کنم از گروهی که مدتی قبل در همین‌جا با ما بودند و مدتی بعد کشته شدند. امام فرمود: منظورت چه کسانی است؟ گفتم: ابوالخطاب و یارانش. امام درحالی‌که انگشت سبابه‌اش را به‌سوی آسمان گرفته بود، فرمود: لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر ابوالخطاب باد! سوگند می‌خورم که او فاسق و مشرک بود و او با فرعون و در بدترین عذاب‌ها خواهد بود (طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۶).

شاهد دیگری که نشان از جایگاه ابوالخطاب در نزد شیعان کوفی است، روایتی است که ابن‌ابی‌عمیر آن را نقل کرده است. بر اساس این روایت، وقتی ابوالخطاب در کوفه گرفتار شد و آن ماجراها برای او اتفاق افتاد، شیعیان کوفه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدند و از آن حضرت تقاضا کردند شخص مورداعتمادی که بتواند پاسخ‌گوی آنان در امور شرعی باشد، به ایشان معرفی کند (همان، ص۳۲۷ و خویی، ۱۴۱۳، ج۱۹، ص۳۲۱). این روایت نیز تا حدودی نشانگر جایگاه خاص ابوالخطاب تا قبل از انحراف در میان شیعیان کوفی است.

در روایتی از امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام، آن حضرت در پاسخ به سؤال یکی از شیعیان که از برخورد دوگانه امام صادق علیه‌السلام با ابوالخطاب پرسیده بود ـ که چرا یک‌بار به دوستی با وی و بار دیگر به برائت از او فرمان می‌دهد ـ از ایمان عاریه‌ای وی سخن گفت و فرمود: وی به جهت دروغ بستن بر پدرم، امام صادق علیه‌السلام، ایمان خویش را از دست داده است (کلینی، ۱۳۶۲، ج۲، ص۴۱۸ و ابن‌شهرآشوب، ۱۳۷۶، ج۴، ص۲۹۳). طبیعی است که برخی از پیروان ابوالخطاب، علی‌رغم انحراف رهبرشان، همچنان او را مورد اعتماد امام می‌دانستند.

۱. حارث‌بن‌مغیره از یاران امام باقر و امام صادق علیهماالسلام.

۵، ۴. تمایل خطابیه به اباحه‌گری

به نظر می‌رسد یکی دیگر از علل تأثیرپذیری‌های خطابیه از ابوالخطاب، تمایل آنان به اباحه‌گری و از طرفی اجازه اباحه‌گری از طرف ابوالخطاب به ایشان بوده است. در واقع، ایمان ضعیف آنان و تمایل ایشان به انجام گناهان و از طرفی مجوزهای شرعی که ابوالخطاب در خصوص انجام گناه برای آنان صادر می‌کرد، سبب جذب ایشان به رهبر محبوبشان ابوالخطاب شده بود. بر اساس نقلی، ابوالخطاب همه محرمات را بر پیروان خویش حلال کرده و اجازه ارتکاب آنها را به ایشان داده بود. گفته شده است که یاران وی هرگاه واجبی بر آنان سنگینی می‌کرد، نزد وی می‌آمدند و از او می‌خواستند آن واجب را از ایشان بردارد. او نیز آنان را به ترک آن واجب امر می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که کم‌کم همه واجبات را ترک کرده و همه محرمات را حلال شمرده و مرتکب شدند. ابوالخطاب حتی به آنان اجازه داده بود که می‌توانند به دروغ شهادت دهند. او می‌گفت کسی که امام (رهبر خویش) را بشناسد، همه چیز بر وی حلال می‌شود (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج۱، ص۴۹ـ۵۰).

آنان بر این گمانه بودند که ابوالخطاب از طرف خداوند واسطه شده تا بار سنگین پایبندی به تکالیف شرعی را از دوش ایشان بردارد و هرکس به مرحله شناخت پیامبر و امام برسد، در انجام هر کاری آزاد است (نوبختی، ۱۴۰۴، ص۴۳ـ۴۲ و اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۲ـ۵۱). در واقع، آنان آزادی خود را در عدم لزوم پایبندی به تکالیف شرعی، مدیون پیامبر خویش ابوالخطاب می‌دیدند و طبیعتاً این پیامبر الهی! با این خدمت مهمی که به ایشان کرده! دوست‌داشتنی بود.

یکی از اباحیان کوفی که خود و پیروانش در زمره خطابیه به شمار می‌روند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۳ و اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۱)، معمربن‌احمر است (اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۱ و حمیری، ۱۹۷۲، ص۱۶۷). معمر و پیروانش موسوم به معمریه، همانند خطابیه (طوسی، ۱۳۴۸، ص۲۹۱) وانمود می‌کردند که هرآنچه در قرآن به‌عنوان واجب یا حلال معرفی شده، نام مردانی هستند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۳). این گمانه، سبب ترک واجبات و انجام محرمات توسط آنان شد (اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۱ و شهرستانی، ۱۳۶۴، ج۱، ص۲۱۱). در نقلی از اشعری قمی آمده است: معمر، تمامی شهوات را حلال شمرد

و هیچ چیز در نزد وی حرام نبود... وی محرماتی همچون زنا، سرقت، شرب خمر، ربا، خون، گوشت خوک و ازدواج با همه کسانی که خداوند در قرآن ازدواج با ایشان را حرام کرده است، حلال شمرد و غسل جنابت را از یارانش برداشت! (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص۵۳؛ اشعری، ۱۴۰۰، ص۱۱ و بغدادی، ۱۴۰۸، ص۱۵۱). اعتقاد به چنین باورهایی نشان‌دهنده تمایل آنان به اباحه‌گری است. همین اباحه‌گری، آنان را دلبسته و متاثر از کسی می‌کرد که با بیان گمانه‌هایی انحرافی، آنان را مجذوب خویش ساخته بود.

نتیجه‌گیری

ابوالخطاب به‌عنوان شاخص‌ترین غالی زمان امام صادق علیه‌السلام و بلکه شاید شاخص‌ترین غالی تمام ادوار تاریخ، پیروانی در کوفه و مناطق دیگر ازجمله بغداد و مدینه داشت که به میزان بسیار زیادی، تحت تأثیر وی و به تعبیری، دلداده او بودند. میزان تأثیرپذیری از ابوالخطاب به‌قدری بود که آنان هشدارهای امام صادق علیه‌السلام مبنی بر لزوم عدم همنشینی با ابوالخطاب و عدم پذیرش گمانه‌های وی را نپذیرفتند و برخی از آنان، جان خویش را در این مسیر انحرافی از دست دادند. تأثیرپذیری از ابوالخطاب در ادوار سایر امامان پس از امام صادق علیه‌السلام، همچنان تداوم داشت و به همین جهت، در روایات ائمه متاخر نیز همواره نسبت به گرفتار شدن در دام این جریان انحرافی هشدار داده شده است. از مهم‌ترین اموری که سبب ارادت و دلبستگی به ابوالخطاب و تأثیرپذیری از این غالی خطرناک شده است، جهالت و کوته‌فکری خطابیه، فریب‌کاری‌های ابوالخطاب، فریب‌خوردگی آنان و در نهایت، تمایل آنان به اباحه‌گری است.

فهرست منابع

*قرآن کریم

۱. آمدی، سیف، ۱۴۲۳ق، ابکار الافکار، قاهره: دار الکتب.

۲. ابن‌اثیر، عزالدین، ۱۳۸۵ق، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر.

۳. ابن‌شهرآشوب مازندرانی، محمد، ۱۳۷۶ق، المناقب، نجف: المکتبة الحیدریه.

۴. ابن‌غضائری، احمد، ۱۴۲۲ق، رجال ابن‌الغضائری، قم: دار الحدیث.

۵. ابن‌ندیم، محمد، بی‌تا، الفهرست، بیروت: دار المعرفه.

۶. اسفراینی، ابوالمظفر طاهربن‌محمد، بی‌تا، التبصیر في الدین، قاهره: المکتب الازهر للتراث.

۷. اشعری، ابوالحسن، ۱۴۰۰ق، مقالات الاسلامیین، بیروت: راینز شتاینر.

۸. اشعری قمی، سعدبن‌عبدالله، ۱۳۶۰ش، المقالات و الفرق، بی‌جا: علمی و فرهنگی.

۹. اندلسی، ابن‌حزم، بی‌تا، الفصل في الملل و الاهواء و النحل، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۰. انصاری، حسن، ۱۳۷۴ش، مدخل ابوالخطاب، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

۱۱. برقی، احمدبن‌محمد، ۱۳۴۲ش، رجال البرقی، تهران: دانشگاه تهران.

۱۲. جعفی، مفضل‌بن‌عمر، ۱۹۷۷م، الهفت الشریف، بیروت: دار الاندلس.

۱۳. بغدادی، عبدالقاهر، ۱۴۰۸ق، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه، بیروت: دار الجیل.

۱۴. حاجی‌زاده، یدالله، ۱۳۹۲ش، «شخصیت غالیانه ابوالخطاب و واکاوی مواضع ائمه اطهار علیهم‌السلام در برابر او و پیروانش»، دو فصلنامه علمی ـ پژوهشی تاریخ اسلام در آینه پژوهش، سال دهم، ش۳۵، ص۴۹ـ۷۱.

۱۵. ـــــــــ، ۱۳۹۹ش، «گمانه‌های جواز اباحه‌گری خطابیه و مواجهه امام صادق علیه‌السلام با آن»، دو فصلنامه علمی ـ ترویجی سیره‌پژوهی اهل‌بیت علیهم‌السلام، سال ششم، ش۱۱، ص۵۷ـ۷۳.

۱۶. حسنی رازی، سید مرتضی، ۱۳۶۴ش، تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام، تهران: اساطیر.

۱۷. حلی، ابن‌داوود، ۱۳۹۲ش، رجال، قم: منشورات الرضی.

۱۸. حمیری، ابوسعیدبن‌نشوان، ۱۹۷۲م، الحور العین، تهران: بی‌نا.

۱۹. خویی، سیدابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، معجم رجال الحدیث، بی‌جا: بی‌نا.

۲۰. رازی، ابوحاتم احمدبن‌حمدان، ۲۰۱۵م، الزینه، بیروت: الجمل.

۲۱. زیفه، نصرالدین، بی‌تا، اللؤلؤ المنثور في شرح غامض الدستور، بی‌جا: بی‌نا.

۲۲. سبحانی، جعفر، بی‌تا، بحوث في الملل و النحل، قم: موسسه النشر الاسلامی.

۲۳. ـــــــــ، ۱۴۱۹ق، تاریخ الاسماعیلیه و فرق الفطحیه الواقفیه القرامطه الدروز و النصیریه، بیروت: دار الاضواء.

۲۴. ـــــــــ، ۱۴۲۵ق، رسائل و مقالات، قم: موسسة الامام الصادق علیه‌السلام.

۲۵. سمعانی، عبدالکریم، ۱۳۸۲ق، الانساب، حیدرآباد: مجلس دائره المعارف العثمانیه.

۲۶. شیبی، کامل مصطفی، ۱۹۸۲م، الصله بین التصوف و التشیع، بیروت: دارالاندلس.

۲۷. شهرستانی، محمدبن‌عبدالکریم، ۱۳۶۴ش، الملل و النحل، قم: شریف رضی.

۲۸. صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۰ش، مدخل ام الکتاب، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۲۹. صدوق، محمدبن‌علی، ۱۴۰۳ق، معانی الاخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۰. صفار، محمدبن‌حسن، ۱۴۰۴ق، بصائر الدرجات، قم: مکتبه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۳۱. طوسی، محمدبن‌حسن، ۱۳۴۸ش، اختیار معرفة الرجال (رجال کشي)، مشهد: دانشگاه مشهد.
۳۲. ـــــــــ، ۱۳۶۵ش، تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۳. ـــــــــ، ۱۴۱۵ق، رجال طوسی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۴. ـــــــــ، ۱۴۱۱ق، الغیبه للحجه، قم: دار المعارف الاسلامی.
۳۵. عبدالساده، رسول کاظم، ۱۴۳۶ق، «نشاة الخطابیه فی الکوفه و اثرها فی ترسیخ مبانی الغلاة»، نشرة العقیده، العدد ۵، ص۲۸۳ـ۳۲۲.
۳۶. عده‌ای از علماء، ۱۴۲۳ق، الأصول الستة عشر، قم: دار الحدیث.
۳۷. قاضی نعمان‌بن‌محمد مغربی، ۱۳۸۳ق، دعائم الإسلام، قم: موسسه آل البیت علیهم‌السلام.
۳۸. کاوند، علیرضا، ۱۳۸۲ش، «شخصیت‌شناسی ابوالخطاب»، حدیث اندیشه، ش۵ـ۶، ص۹۳ ـ ۱۱۲.
۳۹. کلینی، محمدبن‌یعقوب، ۱۳۶۲ش، کافی، تهران: اسلامیه.
۴۰. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۳ش، بحار الأنوار، تهران: اسلامیه.
۴۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق ـ الف، الإختصاص، قم: دار المفید.
۴۲. ـــــــــ، ۱۴۱۳ق ـ ب، الإرشاد، قم: کنگره هزاره شیخ مفید.
۴۳. مقریزی، احمدبن‌علی، ۱۴۱۸ق، المواعظ و الإعتبار بذکر الخطط و الآثار، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴۴. ناشی، اکبر، ۱۳۸۶ش، فرقه‌های اسلامی و مسئله امامت، ترجمه: علیرضا ایمانی، قم: ادیان و مذاهب.
۴۵. نامشخص، ۱۹۳۶م، ام الکتاب، تصحیح: ولادیمیر ایوانف، بی‌جا: بی‌نا.
۴۶. نجاشی، احمدبن‌علی، ۱۴۰۷ق، رجال النجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۷. نوبختی، حسن‌بن‌موسی، ۱۴۰۴ق، فرق الشیعة، بیروت: دار الاضواء.